



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د مولانا سعيد افغاني د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغاني : آزاده ، ټولنيزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!



## ټیوم پشیر « هروی »

تاریخ نشر : 25 جولای 2018 م

## همایون « عزیزى » شاعر روشندل و پا احساس !



همایون شاعر روشندل ماست  
کلامش یک بیک حرف دل ماست  
ز رنج روزگاران ناله دارد  
ز بیدادی که امروز قاتل ماست

بسی آزرده از رنگ زمان است  
زرنگ بازی که اینک مشکل ماست  
اگر نالد ز چشم تیره و تار  
مپندارید که خطِ فاصلِ ماست  
ز احساسی که دارد با صداقت  
یقیناً شاعر دریا دل ماست  
ز عشق و عاشقی با ناز گوید  
روان با کاروان و محمل ماست  
ز دلنتگی و رنج و غصه گوید  
پریش از مردمانِ جاهل ماست  
همایون درد ها دارد فراوان  
بسی دردها که هریک از دل ماست  
نه تنها شاعراست ، او رادمرد است  
بشیر! او شاعر صاحبِ دل ماست  
خدایا جاودان عمرش نماید  
که او درد آشنای محفل ماست

\*\*\*

قیوم بشیر « هروی »

با سروده های همایون « عزیزى » مدتهاست آشنا بودم و گاهگاهی که فرصتی دست می داد آنها را به خوانش می گرفتم و از خواندنش لذت می بردم، این سراینده ای خوش قریحه که خلق کننده ای سروده های نغز می باشد بقول خودش نابیناست ، اما به نظر من او شاعر است که بادیده ای بصیرت و صفای باطن به حقایق عینی جامعه می نگرد و با زیبایی تمام آنرا به تصویر می کشد.

آری ! همایون « عزیزى » شاعر است روشندل ، ذکی ، خوش قریحه و با شخصیت بارز و منحصر به فرد که در نخستین صحبتش فرد مخاطب را شیفته و گرویده خود می سازد. همین هفته قبل بود که پیامی در پیام خانه رخنمایم دریافت نمودم که نوشته بود می توانیم صحبت کنیم؟

با کمال میل با پاسخ مثبت در تماس شدم و صحبت کوتاهی داشتیم. اما نسبت گرفتاری های کاری نتوانستم دوباره با ایشان تماس بگیرم و هم صحبت شویم.

**همایون « عزیزى » متولد سال 1364 خورشیدی می باشد که در شهر زیبای کابل دیده بجهان گشود؛ ولی با نابینایی ذاتی.**

**اما ؛ دیری نپایید که همه متوجه شدند که او با استعداد خدا دادی که دارد نسبت به بسیاری از بینایان سرزمینش بیجا تر است و به تناسب خیلی آدم ها با احساس تر.**  
او بدون شک به این نکته پی برده است که با تاریکی ها می بایست مبارزه کرد و با ضمیر روشنش با کوردلان مقابله نمود.  
چنانچه با شمولیت در مکتب موفق شد تا صنف دوازدهم در لیسهء مسلکی نابینایان درس بخواند و همزمان به فراگیری زبان انگلیسی و کمپیوتر مبادرت ورزد.

علاقه وافر وی به زبان و ادبیات دری پارسی باعث شد پایش را به دارالمعلمین عالی سید جمال الدین کابل باز کند ، چنانچه بصورت شبانه به فراگیری زبان و ادبیات پرداخت.

بعد ها با کسب بورسیه ای از سوی یکی از نهادهای مدد رسان خارجی رهسپار کشور هندوستان شد و در آنجا به فراگیری کامپیوتر ساینس پرداخت.

افزون بر این او مدت هشت سال را در لیسهء مسلکی نابینایان آموزگار بود و همزمان در یک دوره کاری کوتاه مدت در رادیو ( نی ) با اساسات خبرنگاری آشنا و دوره فراگیری آنرا به اتمام رسانید. او زمانی که بیشتر از پانزده یا شانزده سال نداشت همراه با دختر کاکایش ازدواج نموده و ثمره زندگی پربارش ( 9 ) فرزند است که شامل 4 دختر و 5 پسر می باشد. و اما سروده های همایون « عزیز » که حکایت از دلتنگی های شاعرانه او دارد ، تنها حرف دل او نیست ، بلکه حرف دل خیلی از ما آدمهاست که با دلتنگی های فراوان زندگی می کنیم.

چکیده های ذهن همایون را همیشه می خوانم ، گاهی آنقدر در عمق آن کلمات غرق می شوم که خودم را از یاد می برم .

زمانی به این می اندیشم که چه استعداد خارق العاده ای در پشت دیدگان نابینای این شاعر گرانمایه قرار دارد.

بلی ! همایون سرایشگر توانایی است که هم دوبیتی می سراید و هم غزل مثنوی . در یک ویدیوی کوتاه نیم ساعته که زندگی این شاعر روشندل را سلسله وار به تصویر کشیده است به خیلی از خصوصیات زندگی او پی بردم.

فرزندان دلبنده که بقول خودش عصای دست و قوت قلب او می باشند ؛ خدمتگذار پدر اند ، پدري که از نعمت دید ظاهری محروم است ، اما؛ با دید درونی و احساس عاشقانه پدرانه با زیبایی چهره های فرزندانش را بتصویر می کشد و با محبت پدرانه آنها را بهانه خوب زندگی اش می پندارد.

در طول زندگی رنج ها و ناملايمات فراوانی را تجربه کرده است ، رنجهاییکه نه از سوی بیگانگان ، بلکه از جانب اقارب نزدیک و آشنایانش به او تحمیل شده است . چنانچه درین باب درد هایش را اینچنین به زبان می آورد:

**زدند از چشم من صد گپ به پیشم  
تمسخر می شدم از قوم و خویشم  
خدایا ! آنچه مامایم به من گفت  
چو گزدم می زند هر لحظه نیشم**

اما او با گام های متین و با استقامت تمام موفق شده است همه آن مشکلات را پشت سر گذاشته و نگذارد حرف های کنایه آمیز و نا سنجیده ای عده ای او را از ادامه مسیرش منحرف سازد. او در خلال یکی از سروده هایش از اینکه نابینا بدنیا آمده است از پدرش طلب بخشش نموده و پوزش طلبیده میگ وید:

**چرا من بی بصر گشتم پدر جان  
درختی بی ثمر گشتم پدر جان  
ترا من نقطهء طعنه ببخشای  
برایت در دسر گشتم پدر جان**

اما پدر و مادر همایون او را با تمام مهربانی های خویش زیر بال گرفته و نخواستند چیزی از دیگران کم داشته باشد.

او امروز به برکت همان پدر و مادر و با استقامت و پشت کار خودش انسانی است تحصیل کرده، شاعری است روشن ضمیر، سخنوری است توانمند و استادی است پرتلاش که برای تربیه فرزندان کشور تلاش مثمر و همه جانبه نموده و می خواهد از اندوخته های علمی اش آنها را مستفید سازد.

او که از اوضاع نابسامان وطن و بخصوص جنگ و انتحار و انفجار به ستوه آمده همیشه نگران سلامتی فرزندان دلبندهش بوده و در کمال نگرانی چنین می سراید:

**مبادا لحظه هایم تار گردند  
دچار حسرت دیدار گردند  
مبادا کودکان بی پناهم  
اسیر راکت و رگبار گردند  
و در جای دیگر چنین می گوید:  
شبی داغ و شبی درد است یارب  
عجب این درد، نامرد است یارب  
به اطفالم چو دیدم گریه کردم  
اتاقم بد رقم سرد است یارب**

او دنیای نابینایی را دنیای تنهایی می پندارد و با نوشته ها و سروده هایش می خواهد به من ، به تو و به همه آنهاييکه از نعمت دیدن بهره مندند بفهماند که قدر این نعمت را بدانیم و یقین داشته باشیم که خوشبختیم.

او زیبا می سراید ، بی آلایش و صمیمانه سخن می گوید. وقتی از طریق تلیفون برای اولین بار با او هم کلام شدم ، احساس نمودم که سالهاست او را می شناختم ، اما مدتها می شد که از او دور بودم و اینک پس از این همه دوری همدیگر را دوباره پیدا نمودیم. صدایش مهربان و گرم ، کلامش دلنشین و سرود هایش دلانگیز اند.

او در جامعه ای زندگی می کند که با وجود محرومیت از نعمت دیدن نسبت به خیلی از بینایان بینا تر است .

آری! جامعه سنتی که همه ما متعلق به آنیم جامعه ایست ظاهر بین و خیلی آدم ها فقط ترا به ظاهرت قیاس می کنند نه به بینش و فهمت ، غافل از اینکه دنیای ظاهری تنها یک زیبایی زودگذر است که خیلی سریع می گذرد ، اما دنیای درونی که مملو از احساس و صمیمیت دیگر است که هرگز پزمرده نخواهد شد ، بلکه با گذشت هر روز روشنتر و با صفا تر با تو زندگی می کند و نفس می کشد.

به همایون « عزیزى » با صداقت می گویم بارها شده است که با خود گفتم کاش چشمانم لااقل نمیدید تا آدم های خود پرست ، مغرور و بی خاصیتی را که جامعه ما را به سوی بدبختی سوق داده اند نمی دیدم و نمی شناختم ، اما چه می توان کرد جز اینکه بسوزیم و بسازیم.

بدنیست به یکی از عاشقانه های شاعر نیز نظری بیاندازیم که چه با نازک خیالی های شاعرانه اش دلبرانه می سراید:

**به آغوش بگیر امشب منت را  
بکش بانو! ز تن پیراهنت را**

بخواب آرام روی تخت خوابم  
که تا گیرم تمامت را، تنت را

و اینهم چند نمونه دیگر از زیبا سرایی های شاعر:

من ازین پس به کسی درب دلم وا نکنم  
شکوه از غربت و دلتنگی دنیا نکنم  
من ازین پس به سیاهروزی خودمی سازم  
به دل تنگ و غم اندوزی خود می سازم  
یکی بر کوری چشمان ترم می خندد  
افتادم به زمین ، آه! سرم می خندد  
یکی با خنده پپرسید ، همایون عزیز!  
گفت: تا چشم ترم دید ، همایون عزیز!  
آه ای مردک آواره مرا می بینی؟  
من کیم ، آدم بیچاره ! مرا می بینی؟  
\*\*\*

من به چشمان نم آلود خودم دلشادم  
من به دنیای غم آلود خودم دلشادم  
من به این سینه‌ی پر غصه که شب می سوزد  
با دل بی دم و بی دود خودم ، دلشادم  
های مردم ! پس ازین خنده به حالم نزنید  
طعنه بر چشم تر و زجر و زوالم نزنید  
من اگر هیچ ترین مرد زمینم ، خیر است  
من اگر غربت دلسرد زمینم ، خیر است  
من اگر آدم بی نام و نشاتم خیر است  
من اگر خاطره‌ی پیر زمانم ، خیر است  
من اگر مجموعه‌ای صبر و سکونم خیر است  
من اگر قصه‌ی یک مرد زبونم خیر است  
بگذارید که با چشم ترم پیر شوم  
با دل غم‌زده و در بدرم پیر شوم

در پایان آرزوی موفقیت و کامگاری بیشتر این دوست گرامی و شاعر توانمند را از درگاه احدیت  
استدعا دارم .

\*\*\*\*

با عرض حرمت  
قیوم بشیر « هروی »  
ملبورن - استرالیا  
جولای 2018

بازگشت به صفحه اصلی - [www.said-afghani.org](http://www.said-afghani.org)